نقدی بر «فرهنگ بزرگ سخن» (بخش دوم)

شریعت، محمد جواد

نقد بخش دوم مربوط به صفحات 41 تا 80 جلد اول فرهنگ‏ هشت جلدی فرهنگ بزرگ سخن است،خواند این بخش به‏ خوانندگان و صاحبان فرهنگ مذکور نشان می‏دهد که هدف این نقد اصلاح این فرهنگ است،نه چیزی دیگر.ناقد سطرسطر و کلمه کلمه‏ی این فرهنگ را با دقت خوانده است و کمی‏ها و کاستی‏ها و انحراف‏ها را نشان می‏دهد.

آت آشغال که اصلش آت و آشغال است‏[آت،مهمل یا اتباع‏ آشغال است و باید میان آن دو حرف«و»آمده باشد]و البته در جای‏ خود«آت و آشغال»هم آمده است،امّا در«آت و آشغال»باید به‏ آن‏جا ارجاع داده می‏شد که نشده است.ذیل کلمه‏ی«آتش»این‏ معانی نیامده است:

آتش جهنم:

عاشقان را گر در آتش می‏پسندد لطف دوست‏ تنگ چشمم گر در نظر در چشمه‏ی کوثر کنم

(حافظ،346:11)

نابودکننده‏ی همه چیز:

صراحی می‏کشم پنهان و مردم دفتر انگارند عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‏گیرد

(حافظ،149:4)

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت‏ حافظ این خرقه‏ی پشمینه بینداز و برو

(حافظ،407:8)

جلوه‏ی ذات خداوندی:

شب تار است و ره وادی ایمن در پیش‏ آتش طور کجا،وعده‏ی دیار کجا

(حافظ،19:2)

یعنی که بیا آتش موسی نمود گل‏ تا از درخت نکته‏ی توحید بشنوی

در«ترکیبات آتش»از این ترکیبات که اغلب در دیوان حافظ وجود دارد،در فرهنگ بزرگ سخن اثری نیست:آتش آه،آتش‏ پروانه،آتش تابناک(شراب)،آتش حرمان و هوس،آتش درون، آتش دل،آتش دوری،آتش ریا،آتش زرق،آتش زهد و ریا،آتش‏ سودا،آتش شوق،آتش طور،آتش محرومی،آتش موسی،آتش می، آتش میخانه،آتش نمرود،آتش هجران،آتش هوس.

آتش افکند:

از دل تنگ گنه‏کار بر آرم آهی‏ کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم

(حافظ،348:2)

آتش انداختن:(به آن معانی که در دیوان حافظ هست)نیامده‏ است.

شراب خورده و خوی کرده می‏روی به چمن‏ که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت

(حافظ،16:4)

مِلک این مزرعه دانی که ثباتی ندهد آتشی از جگر جام در املاک انداز

(حافظ،246:6)

ذیل«آتش زدن»یکی این‏که معنی«شعله‏ور کردن»نیامده‏ است.دیگر آن‏که مثالی که برای«روشن کردن،افروختن»از بلعمی‏ آورده‏اند،برای این معنی مناسب نیست:«هرچند آتش زد،از سنگ و آهن آتش برون نیامد».هم‏چنین جمله‏یی که برای معنی«از میان‏ بردن یا خراب کردن»از جمال‏زاده آمده،مناسب نیست و آتش زدن‏ در این مثال همان معنی سوزاندن را می‏دهد:«هر امری...ولو مستلزم آتش زدن و خون روان ساختن بود...).

این ترکیبات«آتش»هم نیامده است:آتش تند،آتش پشتیبانی، آتش جمع،آتش افروزنه،آتش‏انگیز،آتش‏انگیزی،آتش‏برگ، آتش‏خواره،آتش‏رنگ،(بطری آتش‏زا)،آتش‏سخن،آتش‏شکن، آتش‏طبع،آتش‏فروز(البته آتش افروز آمده است،ولی معنی اصلی آن‏ و معنی وسیله‏ی آتش افروزی نیامده است)،آتش‏فعل،آتش‏کاو، آتش‏گیرا،آتش نهاد،(مرغ آتشی)،آتشیزه،آتشین پنجه،آتشین دستی، آتشین مزاج.

در مورد«آتش‏فشان»،اولا اصل آن یعنی«آتش افشان»،نیامده‏ است،تصور نمی‏کنید که در کلیّات شمس هم آتش افشان آمده‏ باشد،هم‏چنین آتش افشانی.ثانیا به چه دلیل تلفظ آن را به کسر «ف»آورده‏اید.

ذیل«آتش باریدن»معنی حقیقی آن‏که معمولا در گزارش‏های‏ نظامی می‏آید،نیامده است.

«آتش بر کردن»هم به معنی«شعله‏ور کردن آتش»است،هم‏ به معنی«روشن کردن آتش»[که البته معنی شعله‏ور کردن نیامده‏ است‏]و جمله‏ی نقل شده نیز حکایت از معنی شعله‏ور کردن دارد: آتش بر کرد...ناپخته شد.و در حقیقت برابر است با فتیله را بالا کشیدن.و باید برای معنی«روشن کردن آتش»این جمله را می‏آوردند که:«آتش کن آمد تا آتش بر کند در حمام».

در فقره‏ی آتش برپا کردن هم،معنی اصلی خودش را متذکر نشده‏اند و معنی مجازی‏اش را فقط آورده‏اند.

«آتش به جان افتادن»با«آتش به خرمن افتادن»تفاوت زیادی‏ دارد[که البته هر دو را باهم آورده‏اند]و اولی به معنی و باعث‏ نابودی شخص می‏شود و دومی مایه‏ی بینوایی و از دست دادن‏ سرمایه می‏گردد.هم‏چنین است در فقره‏ی بعدی یعنی«آتش به‏ جان و دل و عمر کس زدن»که در مورد خرمن صدق نمی‏کند.و بیتی که از نظامی آورده‏اند،به صراحت این معنی را می‏رساند:

آتش در خرمن خود می‏زنی‏ دولت خود را به لگد می‏زنی

باز در ذیل«آتش زدن»مثالی از جمال‏زاده آورده‏اند که معنی‏ حقیقی آتش زدن را دارد.امّا در معنی مجازی،این مثال را ذکر کرده‏اند،که ذکر آنر فت.

ذیل«آتش و پنبه»آورده‏اند:دو چیز ناسازگار که...ولی گاهی‏ شدت سازگاری معنوی را می‏رساند:سعدی در مورد مجاورت دختر و پسر جوان می‏گوید:بر پنبه آتش نشاید فروخت/که تا چشم بر هم‏ زنی،خانه سوخت.دیگر آن‏که وقتی یک از عنوان‏ها«از آتش کسی‏ گرم نشدن»باشد،طبعا باید«از آتش کسی گرم شدن»هم آمده‏ باشد،که نیامده است.

«به آتش کشیدن»با«آتش زدن»خیلی فرق دارد،و شدت کار را می‏رساند،که این مفهوم در معانی آن آشکار نیست.

«آتش‏افروز»معنی اصلی‏اش نیامده،در صورتی که‏ «آتش‏افروزی»معنی اصلی‏اش آمده است.

«آتش‏انداز»غیر از این معنی که آورده‏اند،معنی دیگری هم‏ دارد،و آن کسی بوده است که در زمان قدیم در جنگ‏ها متصدی‏ آتش‏زدن وسایل لشکر دشمن بوده و علاوه بر این لقب«نفطانداز» را هم داشته است.

ترکیب«با آتش بازی کردن»در این فرهنگ نیامده است.

«آتش بیار معرکه»در اصل ممدوح بوده است،به این معنی که‏ «معرکه»معمولا به جایی گفته می‏شده است که یک نفر حقه‏باز یا چشم‏بند و امثال او همراه به دو سه شاگرد،مردم را دور خود جمع‏ می‏کرده است و مشغول حقه‏بازی و چشم‏بندی و مار درآوردن و مار از چیز گذراندن و زنجیر پاره کردن می‏شده است و اگر مردم احساس‏ سرما می‏کردند،یکی از شاگردان او منقلی آتش روشن می‏کرد و منقل آتش را به معرکه می‏آورد که مردم سرما نخورند و معرکه را در ظاهر هم گرم می‏کرد و در موقع پول جمع کردن از مردم اگر کسی‏ پول نمی‏داد،کلاه او را برمی‏داشت و به پشت(پس)معرکه پرت‏ می‏کرد که«کلاهش پس معرکه بود»و باید به دنبال جستن کلاه‏ خود از معرکه خارج شود.خلاصه آن‏که گرم کردن معرکه کاری‏ ممدوح بوده است،ولی اکنون معنی مذموم دارد و باید این نکته در معنی اصلی آن ذکر می‏شد،که نشده است.

معنی دیگر آتش‏پای‏[آن‏که جلو خاموش شدن آتش را می‏گیرد] نیامده است.که البته باید فقره‏ی جدیدی برای آن ایجاد می‏گردید، نه دنبال آتش‏پای که در فرهنگ آمده است.

ذیل آتش‏پاره،فقره‏ی پنجم از معانی باید در اول قرار می‏گرفت، چون معنی اصلی است.

ذیل«آتش‏زن»معنی اول آن را به آتش،آتش‏زدن حواله داده‏اند که مقصود معلوم نیست،اگر مقصود صفت سازی از آن معانی‏ست که‏ این مطلب از این طرز ارجاع معلوم نمی‏شود.

«آتش افشاندن»را نیاورده‏اند،امّا در معنی آتش‏فشانی این‏ ترکیب را آورده‏اند.

«آتش کار»و«آتش کردار»صفت شراب هم هست.

«آتش کش»را نیاورده‏اند.

«آتش‏گون»نوعی سرخ است نه خود سرخ،دلیل هم همان‏ جمله‏یی‏ست که آورده‏اند:«سنگ و آجر داغ...هم‏چنان سرخ‏ آتش‏گون بوده‏اند.»

معانی دوگانه‏ی«آتش‏ناک»باید جابه‏جا شود،یعنی معنی اول‏ باید به جای دوم و معنی دوم باید به جای اول بیاید.

معنی دوم«آتش‏نشان»یعنی دستگاهی حاوی مواد شیمیایی‏ برای خاموش کردن آتش‏سوزی،باید گسترده‏تر شود و به معنی مواد خاموش‏کننده(همان مواد شیمیایی)هم بیاید.

ذیل کلمه‏ی«آتشناک»[صفحه‏ی 50]کلمه‏ی«خره»از نظر املایی درست نیست و درست آن«خوره»است.

ذیل کلمه‏ی«آتشی»کلمه‏ی«گل‏بنان»را نمی‏توان جدا نوشت،زیرا«گلبن»یک کلمه‏ی مرکب است که هیچ دلیلی برای‏ جدا نوشتن آن وجود ندارد.مثل این است که کسی«گلاب»را «گل‏آب»بنویسد.

در این‏جا از مقوله‏ی«آتش»و متفرعات آن فارغ می‏شویم و به‏ بقیه‏ی این چهل صفحه می‏پردازیم.

«آپاچی»که در گفت‏وگوی مردم ایران گاهی به گوش می‏خورد، تحریف آپاراتی و آپارادی ترکی‏ست و کاری به قبیله‏ی آپاچی‏ امریکایی ندارد.دیگر آن‏که شاهدی را هم که آورده‏اند،بدون مأخذ است و ممکن است دستیاران جوان‏شان در آوردن این مثال از روی‏ تفنن و دیدن فیلم‏های سرخ‏پوستی سینما به این صرافت افتاده‏ باشند.

ذیل«آثار ذاتی»ترکیب اضافی«اشیای دیگر»را آورده‏اند که‏ کاری افراطی‏ست،یعنی درست است که ما همزه‏های الف‏های‏ ممدود زبان عربی را حذف می‏کنیم و در حالت اضافه به جای آن‏ها از حرف«ی»[یاء اضافه‏]استفاده می‏کنیم،امّا در مواردی هم،همزه را باقی می‏گذاریم و تلفظ هم می‏کنیم و یکی از آن موارد درباره‏ی‏ کلمه‏ی«اشیاء»است و هیچ فرد فارسی زبانی تاکنون«اشیای دیگر» نگفته و ننوشته است و باید همان«اشیاء دیگر»گفت و نوشت.

در تلفظ«آثار علوی»فقط حرف لام دارای علامت سکوت‏ است و معلوم نفرموده‏اند که حرف«ع»چه حرکتی دارد؟از طرف‏ دیگر سیستم این فرهنگ اگر آوانویسی‏ست،همان علامت سکون‏ یک مورد خارج از سیستم است و باید تلفظ آن با حروف آوانویسی‏ معمول این فرهنگ بیاید.

«آجرپاره»معمولا در مقابل کسی که به جای«بله»می‏گوید «آره»[و این در حالی است که نباید چنین بگوید،یا به شوخی به او می‏گویند]می‏گویند«آره و آجرپاره»یعنی آجرپاره تو دهنت بخورد.

در تلفظ«آجر کشی»حرف«ک»را به صورت مکسور نشان‏ داده‏اند که حالت منصوب آن را هم باید نشان می‏دادند.همان‏گونه‏ که در ذیل آن«آجرنما»را نونش را با سه حرکت نشان داده‏اند.

ذیل کلمه‏ی«آجودان»اولا در موردی کلمه‏ی«منسوخ»را نوشته‏اند که درست نیست و نزدیک‏بینی مؤلفان را نشان می‏دهد و فکر مترجمان را نکرده‏اند.ثانیا در مورد«آجودان حضور»آن را ترکیب اضافی دانسته‏اند که این‏طور تلفظ نمی‏شده است،بلکه بدون‏ کسره می‏گفته‏اند،هم‏چنین است در مورد«آجودان خلوت»که البته‏ در مورد اخیر هر دو تلفظ شنیده شده است(شاید بتوان در دیوان‏ قاآنی هر دو تلفظ را پیدا کرد).

حرف«ی»در آجیل‏خوری(یاء سازنده‏ی اسم مکان)است،نه‏ یاء صفت نسبی،در آجیل‏فروشی هم در فقره‏ی سوم چنین است.

«شمع آجین کردن»نوعی شکنجه بوده است.

در مورد کلمه‏ی«آخر»دو نکته‏ی مهم وجود دارد.یکی آن‏که‏ تلفظ آن را به این صورت نوسته‏اند:[ axa(e)r ]یعنی اساس کار فتح‏ حرف«خ»است،که به فرض این‏که بشود آخر و آخر را هم باهم‏ مخلوط کرد(که البته نمی‏شود)کسر حرف«خ»بر فتح آن ترجیح و غلبه دارد.و همه‏ی معانینی هم که در این فرهنگ آمده است‏ مخصوص آخر به کسر حرف«خ»است.

نکته‏ی دیگر آن‏که معانی کلمه‏ی«آخر»به فتح حرف«خ» اصلا نیامده است که عبارتند از:دیگر،دگر،دیگری،یکی از دو چیز یا دو کس،غیر(فرهنگ فارسی معین).

و عجب این است که آقای دکتر حسن انوری که به دلیل تحقیق‏ و تتبع در دیوان حافظ و نوشتن گزیده‏یی از غزلیات حافظ با این‏ غزل معروف او(که دارای ردیف«آخر شد»است آشنایی کامل و در گزیده‏ی خود هم متذکر این غزل حافظ شده‏اند،چه طور در فرهنگ‏ خود به این موضوع توجه نفرموده‏اند که ردیف«آخر شد»در این‏ غزل می‏تواند به صورت«آخر شد»و به معانی«دیگر وقت»و «دیگر به پایان رسید»[به پایان رسید معنی«شد»است‏]را تعبیر کرد)و«دیگر از بین رفت»آمده باشد،و من گمان می‏کنم که حافظ عمدا این ردیف را با در نظر گرفتن ابهام آن چنین انتخاب کرده‏ است.

برای تیمن و تبرک و بیرون آوردن مقاله از حالت خشکی نقد، این غزل طرب‏انگیز حافظ را نقل می‏کنم:

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد(دیگر به پایان رسید) زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد(تغییر کرد) این همه ناز و تنعّم که خزان می‏فرمود عاقبت در قدم باد بهار آخر شد(دیگر به پایان رسید) شکر ایزد که به اقبال کله گوشه‏ی گل‏ نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد(دیگر به پایان رسید) صبح امّید که بُد معتکف پرده‏ی غیب‏ گو برون آی که کار شب تار آخر شد(دیگر به پایان رسید) آن پریشانِی شب‏های دراز و غم دل‏ همه در سایه‏ی گیسوی نگار آخر شد(تغییر کرد)و(دیگر به پایان رسید) باورم نیست زبد عهدی ایّام هنوز قصه‏ی غصه که در دولت یار آخر شد(تغییر کرد)و(دیگر به پایان رسید) ساقیا لطف نمودی،قدحت پُر می‏باد که به تدبیر تو تشویش خُمار آخر شد(دیگر از بین رفت) بعد از این نور به آفاق دهم از دل خویش‏ که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد(دیگر از بین رفت)و(دیگر رفت) در شمار ار چه نیاورد کسی حافظ را شکر کان محنتِ بیرون زشمار آخر شد(دیگر رفت)و(دیگر به پایان رسید)

(آخربین»به ضمّ«خ»ذکر نشده است،به معنی کسی که فقط به این دنیا و به خورد و خوراک و شکم خود توجه دارد.

ترکیب«داخل آدم»گاهی هم حالت اصوات را به خود می‏گیرد: داخل آدم،اصلا حرفش را نزن.

«آذار»ماه ششم از سال سریانی و برابر با فروردین ایرانی‏ست و اصل آن عربی نیست،بلکه عرب‏ها آن را از شهور الرّوم می‏دانند.در فرهنگ بزرگ سخن این ماه‏های رومی و سریانی همه ماه‏های‏ عربی تلقی شده است و ترتیب آن‏ها هم به‏طور اصولی نادرست‏ است.

کلمه‏ی«آر»اولا چون پسوند است،تلفظ آن« ar »است نه‏ « ar ».ثانیا مثال‏ها مربوط به این‏جا نیست،بلکه مربوط به«درار» است،ثالثا«درار»الفش مدّ لازم ندارد.

ذیل«آراب»نوشته‏اند که جمع«ارب»است،اولا حرکت حرف‏ «ر»در ارب معلوم نیست،ثانیا اگر خواننده‏ی کتاب به بخش«الف» مراجعه کند،کلمه‏ی«ارب»را پیدا نمی‏کند،یعنی جمع کلمه هست‏ ولی مفردش نیست.

ذیل کلمه‏ی«آرام»بعنوان جزء پسین مثال«دلارام»را آورده‏اند که به صورت دل‏آرام(با علامت مدّ روی الف اول)نوشته شده است‏ که هرگز هیچ فارسی زبانی آن را چنین تلفظ نمی‏کند.

ذیل کلمه‏ی«آرامیدگی»باید تلفظ آرامیدگی با فتح دال هم‏ می‏آمد که تلفظ بسیاری از فرسی زبان‏هاس(آن‏ها که در زبانشان‏ هاء غیر ملفوظ نشان فتحه است نه کسره).

بعد از کلمه‏ی آتشین مزاج،این کلمات هم باید در این‏ فرهنگ می‏آمد،نیامده است:

آجده،آجر ابلق،آجر چهارگوش،آجر پز خانه،آجر ساز،آجیده کردن، شمع آجین کردن(معنی آن نیامده است که نوعی شکنجه بوده‏ است)،آچ،آچار چکّش،آخ گفتن،به آخر رسانیدن،آخربند،آخر بندی، آخر بینی،آخرتی،آخر کار،آخوند تسبیح(مهره‏ی دراز که دو سر نخ‏ تسبیح در آن می‏رود).

در کلمه‏ی«آداب»که جمع«ادب»است،یکی از معانی«ادب» تنبیه است که نیامده(البته ذیل خود ادب این معنی آمده است)و ذیل آداب کردن،معنی رفتار کردن آمده،ولی جمله‏ی منقول از عالم آرای صفوی چنین است:زنهار که با فرزند ما این قسم آداب‏ نکنی‏[یعنی او را این‏طور تنبیه نکنی‏]

آداک،آدرنگ،[در مورد کلمه‏ی آدم،آدم«نخور و نرو...»آمده‏ است،ولی ضدّ آن یعنی آدم«بخور،برو...»نیامده است.]،آذر افشان، آذر پرستی،آذر پیرا،آذر جشن،آذرشین،آذر کیش،آذرکیشی،آرای‏ عمومی،به اتفاق آرا،با اکثریت آرا،آرام آرام،آرایش قوا،آرامیدن، آرداب،آردچین،آردن،آردین...